

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث را به اینجا رساندیم در اخذ اجرت بر واجبات که اصحاب متأخر ما در دو بخش این بحث را حسب القاعده انجام دادند.

یکی در منافات وجوب با اخذ اجرت که اصولاً وجوب با اخذ اجرت کنار نمی آید. و این نکته ای را که اینجا طرح کردند، ناظر است به نکات به اصطلاح فنی وجوب با این که با آن عمل چه نسبتی پیدا می کند و مقتضای قاعده این هست که آن عمل به یک شکلی از اشکال به خاطر وجوب، جوری می شود که اخذ اجرت بر آن نشد. اینجا بیشتر نکته بحثشان یعنی جوهری را که ذکر کردند این است.

البته عرض کردم در عبارات قدمات این که وجوب، صفت الوجوب تنافی اخذ الاجره، زیاد آمده، اما این تحلیلی را که متأخر المتأخرین شیعه شروع کردند و حدود هفت تا یا هشت تا وجه ذکر شده، این مال جدید است مال قدیم نیست. عبارات قدیم شاید به بعضی هایش مشعر باشند. این هست. البته به بعضی هایش هم به عنوان قربت که آن بحث دیگری است که انشاء الله در محور چهارم متعرض می شویم. بنده دیروز عرض کردم که این مطلبی را که آقایان مطرح کردند بحث خوبی است. و این در حقیقت ناظر به این است که یک تحلیلی از حقیقت وجوب و مالیت و ارتباطی که وجوب با فعل پیدا می کند. مثلاً می گویم قیام، قعود، نماز، روزه، قضاوت، شهادت، واجب است. این وجوب چه کار می کند در خود آن عمل؟ این نکته ای را که بررسی می کردند سر این جهت است.

طبیعتاً خب بحث این که حقیقت مال چیست، حقیقت ملک چیست، بحث این که اجاره بر چنین کاری می شود کرد یا نه، و به مناسبت بحث مال و ملک بحث معروف عمل را هم مطرح کردند که اصولاً آیا عمل مال هست یا عمل مال نیست. همان بحث معروف که مثلاً معروفشان این طور است که عمل عبد مال است، و عمل حر ولو کسوب هم باشد حالا تفصیلی هم بعضی قائل هستند، مال نیست. مثلاً اگر عبدی را شما دو روز در خانه تان حبس بکنید، خب این دو روز برای مولایش کار می کرده، این را مال حساب می کنند، مال را ضامن می دانند، اما یک شخص حری را دو روز حبس بکنید، مثلاً می گوید اگر می رفت بنایی می کرد، روزی پنجاه هزار تومان، نمی دانم چقدر می دهند به بناها، شصت هزار تومان درآمد داشت، شما دو روز او را حبس کردید ۱۲۰ هزار تومان ضامن هستید.

این معروف است که آیا عمل حر مال هست یا نه؟ آن نکته اش این است، نکته بحث این است که اصولاً عمل فی نفسه مالیت دارد یا

مالیت ندارد؟ یک مقدار انشاء الله این مباحث هم در اول کتاب بیع خواهد آمد. آنجا متعرض شدند که انشاء الله خواهد آمد.

پس بنابراین از نظر فنی اینها متعرض این بحث شدند. خب اجمالاً بحث، بحث خوبی است. بحث بدی نیست. اما آن تحلیل نهایی و تحلیل اساسی این است که باید اینها قبل از اینکه وارد این بحث بشوند حقیقت وجوب و اینکه اصلاً وجوب چیست و چه تصویری ما از وجوب داشته باشیم مطرح بکنند.

و عرض کردیم که آقایان در اینجا مسئله را روی ماهیت حقوقی بردند. که مثلاً وجوب در حقوق در قانون به معنای چیست، استحباب چیست، حرمت چیست، روی این بحث مطرح کردند. بحث های لفظی را نیاوردند، به خاطر اینکه وجوب را مفاد لفظ می دانند. و مهمش آن مفاد است. حالا می خواهد لفظ باشد، می خواهد اجماع باشد، می خواهد سیره باشد، می خواهد تسالم باشد، نکته ای از نکات باشد. لذا دنبال بحث های لفظی نرفتند که آیا طبق مباحث لفظی اخذ اجرت می شود کرد یا نه؟

لکن به ذهن ما این است که مباحث لفظی هم باید جداگانه، یعنی ما باید این دو تا بحث را کاملاً جداگانه مطرح بکنیم. لذا دیروز هم اشاره کردیم. مثلاً بعضی گفتند در آنجاهایی که لسان وجوب لسان لام و علی هست، در آنجا می شود فهمید که این مثلاً در ذمه هست، اما لسان اگر این لسان نباشد، این در ذمه در نمی آید. مثلاً لله علی الناس حج البيت، چون لام و علی آورده، این در می آید که این حج البيت در ذمه افراد هست، اگر کسی موفق به حج نشد باید قضا بکند.

س: اینها که به حد دلالت نمی رسند. عنوان مشکل ۱۴: ۵۰

ج: پس لفظ برای چیست؟ دلالت نکند پس به چه دردی می خورد.

س: طلاق و اینها مثلاً دلالت که ندارند، اینها را باید ضرب القاعده مطرح کنیم.

ج: چرا؟ چرا دلالت ندارند

س: الفاظ است دیگر.

ج: خب الفاظ، کشکی که صحبت نمی کنند. تعجب می کنم. همین که گفت لفظ می گویم و معنا ز خدا می طلبم. فرض بر این نگذاریم

که الفاظ بیهوده گفته می شود.

س: نه در روایات به اینها واقعاً چون نقل به معناست، روی اینها نمی شود حساب کرد.

ج: این که آیه هست که حالا خیلی خب حالا روایت به جای خودش

س: نقل به معنا را شما قبول ندارید استاد در روایات؟

ج: نقل به معنا عرض کردم در مباحث حجیت خبر گاهی شواهد اینقدر زیاد است که انسان اطمینان پیدا می کند که وثوق عقلاء که خود این لفظ صادر شده.

س: یک راوی که بی سواد است روی حساب که صحبت نکرده، نقل به معنا کرده

ج: تصادفاً راوی بی سواد بهتر نقل می کند، چون عین الفاظ، تصرف نمی کند.

آدم های باسواد تصرف، دخل و تصرف مال باسوادها است. این که بی سواد است گفته من شنیدم امام این طور گفت. دخل و تصرف نمی کند تازه او بهتر است از یک جهت. آن که سواد دارد می آید خودش معنا می کند اضافه می کند یک چیزی کم و زیاد می کند.

علی ای حال کیف ما کان، البته اینها بحث علمی نیست، به شوخی عرض شد. حالا به هر حال ما برگردیم به بحث علمی. و کذلک این در آیه مبارکه مثال زدم، کذلک در روایات، حالا مخصوصاً بعضی از روایات که شاید شواهد، مثلاً اگر گفت که رد سلام واجب است، این رد سلام واجب است، این ما از آن ذمه نمی فهمیم، اما اگر گفت لله علی الناس حج البيت، ذمه می فهمیم. چون لام و علی مثلاً لفلان علیه کذا، فهم عرفی در لام و علی ثبوت در ذمه است. اما اگر گفت رد سلام واجب است، از آن ذمه نمی فهمیم، نمی فهمیم در ذمه او رد سلام است که اگر الان موفق نشد، بعد باید برود. مثلاً یادش رفت این آقا سلام کرد این مشغول بود، بعد به او گفتند به تو سلام کرد، بعد از یک مدتی برود بگوید آقا علیکم السلام، آن که در ذمه بود رد سلام در ذمه من بود، باید این را انجام می دادم، دقت می فرمایید؟ بین این دو تا.

و کذلک در لسان روایات، مثلاً وجوب وفای به شرط را المومنون عند شروطهم، کلمه عند، از کلمه عند، یعنی مومن باید همراهش شرط، این معنایش چیست؟ یعنی اگر شرطی بود، بخواهد تخلف بکند از عندیت خارج شد، دیگر عندش نیست. این اسمش می شود وجوب. این به خلاف اوفوا بالعقود است. آن هم وجوب است این هم وجوب، اما یک جا لسان، لسانی است که مساعد است با ذمه، یک جا لسان، لسانی نیست که مساعد باشد با ذمه.

پس بنابراین خوب دقت بکنید اینجا بحث را آقایان، نه اینجا اصولاً در اصول نحوه بحث شان این جوری است. یا بحث لفظی مطرح می کنند یا بحث به قول خودشان عقلی. حالا اینجا که اعتبار قانونی است. یا بحث لفظی مطرح می شود مثلاً اگر گفت برو بیرون، این برو

بیرون، حدود دلالتش چیست؟ آنها این بحث را اینجا الان مطرح نکردند، وجوب بیرون رفتن، این به این عنوان. آیا وجوب بیرون رفتن، معنایش این است که می تواند برای بیرون رفتن تقاضای مزد بکند با اینکه این بیرون رفتن برایش واجب است؟ دقت کردید؟

بحثی را که الان این بزرگواران متأخر مامتعرض شدند بردند روی مفهوم وجوب، و چون می دانیم وجوب جزو اعتبارات قانونی است، قابل کم و زیاد است. این طور نیست که در تمام قوانین وجوب یکی باشد. در تمام عرف های قانونی وجوب یکی باشد. در حقیقت اینها همچنان که روی مسئله مال و مالیت صحبت کردند، ابتدائاً باید تصویر خودشان از وجوب را ارائه بدهند. تازه حالا تصویر هم که ارائه دادند، دلیل بر این تصویر را هم باید ارائه بدهند. آیا این فهم عرفی است، فهم قانونی است، یا فهم شرعی است از وجوب؟ اصلاً باید ببینیم حقیقت وجوب چیست.

در مقابل بحث های لفظی هم باید جای خودش محفوظ باشد. چون ممکن است بگوییم اگر لفظ یک مقدار استفاده می شود اما آن که عنوان اعتبار قانونی است، اوسع یا اضیق از آن است. چون در آنجا هم ما باید تحلیلی از لفظ اقامه بکنیم که این لفظ، این مدلول، این عبارت، به چه معناست؟ مثلاً اگر گفت اخراج، این بحث را ما سابقاً عرض کردیم، مبانی مختلفی هست. یکی از مبانی این است که صیغه افعال یا ما يقوم مقامها، این فقط دلالت بر بأس می کند، بیش از این نیست. مثل اینکه دست کسی را بگیرد بیرون بکند. به جای دستش را بگیرد بیرون کند گفته اخراج. این هیچ چیز دیگر ما بیش از این نداریم. فقط بأس صرف است.

حالا خارج شدن در اختیارش است، در اختیارش نیست، معامله رویش می شود کرد، معامله نمی شود کرد، اصلاً این ناظر نیست به این معنا. بر اثر بأس هیچ حالتی در خود فعل پیدا نمی شود. هیچ نکته فنی در خود فعل نیست. آنچه که هست فقط مجرد بأس است. آن وقت طبعاً اگر در مقام لفظ گفتیم در این مرحله ای هم که آقایان متعرض شدند، ممکن است اصلاً بگویند وجوب فقط بأس است، غیر از بأس چیزی نیست. اصلاً وجوب در اصطلاح حقوقی یا شرعی قانونی، فقط و فقط بأس است. خب طبیعتاً اگر فقط و فقط بأس باشد هیچ حالتی را در فعل ایجاد نمی کند. مثلاً می گوید نامه بنویس، این فقط وادارش کرده به نامه نوشتن، هیچ چیزی ایجاد نکرده، نامه نوشتن را در ذمه اش ندیده، نامه نوشتن را خارج از قدرتش ندیده، هیچی ندیده اصلاً فقط گفته نامه بنویس. خب طبعاً اگر فقط وادارش کرد بأسش کرد به نامه نوشتن، خب طبعاً این بأس می آید، این بأس منافات ندارد که از کسی پول بگیرد نامه بنویسد. بأس به یک عمل منافات با اخذ اجرت بر آن عمل ندارد. این فقط بأس است مجرد بأس است.

پس بنابراین خوب دقت بکنید. الان چون هفت وجه مرحوم محقق اصفهانی و بعد تا حدودی مرحوم استاد متعرض شدند، اینها البته فقط از زاویه قانونی وارد شدند، حقوقی وارد شدند، و روح قانون را وارد شدند که وجوب باشد، یعنی حقیقت ماهیت وجوب در اعتبارات قانونی، لکن این اگر بخواهد تحلیل بشود، اولش باید بیایند این وجوب را تحلیل بکنند، که وجوب یعنی چه؟ بعد باید بگویند این را که ما معنای وجوب می گوئیم مصدرش را هم بگویند، از کجا گرفتیم، به چه مبنایی ما گفتیم وجوب یعنی فقط باس، یا وجوب بالاتر از دایره باس است. بعد هم آن مسائلی که برمی گردد به عمل. اینکه عمل چه حالتی پیدا می کند و چه وضعی پیدا می کند، آن مباحث بعدی است. پس باید از این راه.

به ذهن ما می آید که در مباحث فقهی مثل اینجا یک بحث بکنیم روی خود وجوب، حقیقت وجوب، بعد از اینکه تبیین بکنیم حقیقت وجوب را، که طبعاً وقتی تبیین کردیم حقیقت وجوب را برای تصمیم گیری نهایی راحت تر است. البته آن مسئله اجاره و عمل حر و آیا مال هست و مال نیست، اصلاً فی نفسه مال نیست یا فی نفسه مال هست، قاعده احترام مال مومن، عمل مومن معذرت می خواهم، قاعده احترام عمل مومن، اینها یک مباحث باز آن طرف قصه است، که از مجموعه اش ...

یک بحث هم به نظر ما بحث لفظی است، چون ما در بحث لفظی این بحث را می کنیم. مثلاً ممکن است که در بحث لفظی استظهار کنیم همان حرفی را که مرحوم صاحب جواهر دارد. ایشان می گوید هر جا وجوبی به یک عملی تعلق گرفت، معنایش این است که آن عمل باید مجانی انجام بگیرد. خب این یک تحلیل است دیگر، یک تحلیل اصولی است. اگر گفت نامه بنویس، این معنایش این است که نامه نوشتن که فعل شماس است، این از دایره احترام عمل، خارج است. احترام عمل یک اصل اولی است، هر کسی که عملی را انجام می دهد، عملش محترم است. البته این قاعده احترام عمل تابع نیت است. به این معنا

س: این که استظهار نیست که، همین بحثی که می فرمایید که این که استظهاری نیست می فرمایید در بحث لفظی وارد بشود...

ج: چرا، بحث لفظی هم دارد.

س: امر عقلایی است دیگر استاد

ج: امر عقلایی در دایره لفظ چون در اعتبارات قانونی مقدار ابراز لفظ خیلی مهم است.

س: نه، احترام عمل شخص

ج: آن که امر لفظی نیست که عمل شخص، قاعده احترام عمل لفظی نیست که. یک قاعده عقلایی است که شارع هم امضاء کرده است. هر کسی که عملی را انجام داد، اصل اولی این است که احترام. مثلاً اینها می گویند که وقتی امر آمد به آن خورد دیگر احترام ندارد.

س: یعنی واقعاً عقلاً هم همین اعتبار را دارند؟

ج: خب آن بحث دیگری است. اگر ما گفتیم این مدلول عقلایی است بله دارند.

مثلاً اگر شما رفتید تو خیابان دیدید که گوسفند همسایه تان رها است، به این نیت که این را نگهداری کنید بعد از آن مطالبه مال بکنید، می برید خانه، اشکال ندارد، عملتان محترم است. مگر خودتان الغاء احترام بکنید. اگر شما گفتید رفیق من است، دوست من است، همسایه من است، من می برم فی سبیل الله این گوسفند، بعد از اینکه بردید و کارهایش را کردید و دوروز نزد شما بود و صاحبش آمد، یک دفعه رأی شما برگشت، بگویند نه آقا می خواهم پول می گیرم در مقابل این عمل. این دیگر معلوم نیست احترام عمل صادق باشد. احترام عمل که گفتند آنجایی است که شما قصد احترام، آن قاعده احترام عمل، بله، عمل هر مومنی محترم است بلکه غیر مومن مگر مواردی که شارع الغاء کرده است.

این مفادهست، این بحث هست، اگر شارع آمد به شما گفت گوسفند همسایه را نگه دار، خوب دقت کنید، اگر شارع به شما گفت. دیگر شما می گویند من می برم گوسفند را خانه به نیت اینکه از آن پول بگیرم، می گوید دیگر نمی شود. اگر شارع نگفت قاعده احترام، روشن شد؟ نمی خواهم الان استدلال را بگویم، من دارم توضیح فقط اجمالاً عرض می کنم بلکه ذهن آشنا بشود.

آن قاعده احترام عمل هست تا جایی که امر بیاید. تا امر آمد دیگر آن قاعده احترام عمل برداشته می شود. اگر امر شارع نبود گوسفند یا مثلاً دوچرخه همسایه را دیدی، به نیت اینکه من بروم این را نگهداری کنم، علف بدهم نگهداری کنم و از صاحبش پول هم بگیرم، خب این قاعده محترم است، از طرف هم مطالبه می کنید. اگر مجانی بردید دیگر قاعده احترام عمل نیست، بعد هم عوض نمی شود. بعد هم بگویی آقا می خواهم بگیرم، دیگر نمی شود آن عمل وقع به عنوان مجانیت.

بحث این است اگر شارع گفت فلانی گوسفند همسایه را دیدی بردار ببر خانه نگهداری کن. بگویند قاعده احترام عمل اقتضاء می کند که من قصد کنم از او پول بگیرم، می گوید دیگر قصد نمی توانی بکنی، این چون شارع گفت. خوب دقت کنید. پس کسی که می گوید اخذ اجرت منافاتی با وجوب ندارد می گوید بله شارع هم گفته باشد، شما می توانید قصد اجرت بکنید. مثلاً فرض کنید آن تصور اولیه، وجوب

یعنی بآس، فقط شارع شما را بآس کرده، عمل را از احترام خارج نکرده، خوب دقت کنید، او می آید می گوید که نه وجوب کاری می کند که عمل را از احترام خارج می کند.

این دو تصور کلی می شود: یکی اینکه قانوناً وجوب این کار را می کند. این همان بحثی است که مرحوم آقای اصفهانی کردند. دوم اصلاً این که می گوید نگهداری کن گوسفند، این خود لفظ این دلالت را می کند. چون در اعتبارات قانونی عرض کردیم کرارا و مرارا ما تابع واقع نیستیم، تابع مقدار دلالت لفظ هستیم. این یکی از اصول خیلی مهم است در مطلب. خیلی این اصل مهم است. در اعتبارات قانونی چه مقدار ابراز می کند؟ به مقدار ابراز قبول است انشاء که می کند.

س: گاهی شارع اینها استاد به صورت یا امانت شرعی است یا امانت مالکی است، خب شارع مقدس چارچوب اینها را مشخص کرده، اما الان ...

ج: عزیز من امانت بحث وضعی است. اینجا بحث تکلیف است. از بحث خارج نشوید.

س: احترام را اینجا شارع مقدس بیان کرده دیگر، احترام دارد ...

ج: ببینید بحث سر این است که الان دو بحث: یک: وجوب نگهداری منافات دارد با قاعده احترام مومن یا نه؟ شما می گوید ندارد، خیلی خب، بحث دیگری است، یک عده می گویند دارد. بحث دوم: اگر شارع از لحاظ لفظی چون در اعتبارات قانونی اصلاً در قانون ابراز مهم است، اگر گفت فلانی گوسفند همسایه را نگه دار، این معنایش این است که تو قاعده احترام عمل را پیاده نکن. دیگر جای احترام عمل نیست.

س: نگفته که مجانی انجام بده

ج: می دانم نگفته اگر گفته بود که بحث نداشتیم عزیز دل من، آنجا بحث نبود که، اینقدر سفیه نیستند آقایان که بحث های فرضی را. این که می دانند این می گویند همین، همین، بله، این همین که می گوید خوب دقت بکنید، این همین که می گوید نگه دار، یعنی دیگر تو قانون احترام عمل را حساب نکن، این نگهداری دیگر توش احترام عمل ندارد.

س: خب این نکته استظهاری ندارد که آقا

ج: چرا، نکته استظهاری، چرا

س: در دو وجه می شود استظهار کرد.

ج: اجازه بفرمایید. ما می توانیم هم بحث قانونی بکنیم، اصلاً وجوب معنایش این است. این بحثی که آقایان کردند. اینها از این راه وارد شدند. نمی خواهم بگویم این راه باطل است. بحث دوم اینکه اصلاً از خود لفظ هم این را می فهمیم، عرف این را می فهمد.

چون من سابقاً در بحث مقدمه، دیروز در بحث مقدمه اشاره کردم حالا دیگر نمی خواستیم وارد بشویم. عرض کردم آقایان خیال کردند بحث مقدمه واجب یا باید عقلی باشد یا باید لفظی باشد. ما عرض کردیم هر دو دارد. چرا؟ چون ملاکات بحث فرق می کند. اینها در ذهنشان آمده که ملاک یکی است. ملاکات بحث فرق می کند. اگر بحث به قول آقایان عقلی، یا به قول ما قانونی گرفتید، آن ملاکش این است، آیا شارع در مقام امثال هم تصرف می کند یا نه؟ آن ملاکش این است. ملاک قانونی اش این است. یعنی حد وجوب مثلاً نان خریدن، گفت نام بخر، فقط حدش همان است، یا نه، وقتی می گوید نان بخر همراه عبد می آید، از خانه برو بیرون، از این بازار برو، آن بازار هم ممنوع است، از این جا برو، و این کار هم واجب است بر تو که باید بروی بازار، بازار هم این همراهش می آید. این نکته اش این است. اما نکته اش در باب دلالت لفظی که عرض کردیم قدما نوشتند، در معالم هم دارد که وجوب نان خریدن دلالت بر وجوب بازار رفتن ندارد به هیچ نحو از دلالت. ما آنجا توضیح دادیم، ما معیار در دلالت لفظی را توضیح دادیم. خوب دقت بکنید. چون اینها را من نگفتم در بحث دیروز، اینجا بگویم آقایان هم از این راه وارد نشدند.

ما عرض کردیم در باب معیار دلالت لفظی، یک دفعه همین حرف هایی که می گویند، مثلاً لفظ آب به معنای خودش، نان به معنای خودش، بخر به معنای خودش، یکی بحث این است، یک بحث دلالت لفظی این است. لذا نان بخر معنایش این نیست که بازار برو، به قول آقایان و اهد الدلالة الثلاث. اما یک دفعه شما اصولاً می گوید دلالت لفظی یعنی آن که انگیزه عمل برایتان ایجاد کرده که شما اسناد به آن می دهید. خوب دقت کنید. اصلاً معیار در دلالت لفظی این است. یعنی وقتی گفت نان بخر، شما بلند می شوید، می گوید کجا می روی، می گویی می خواهم بروم دکان نانوايي، چرا، گفت نان بخر، ببینید، حالا دکان نانوايي دور است، باید با ماشین، سوئیچ ماشین را هم بر می دارید، آقا چرا سوئیچ را برداشتی، چون می گوید گفت برو نان بخر، خب گفت برو نان بخر، نگفت که سوئیچ ماشین را بردار و سوار ماشین بشو. ببینید، یک تصور این غیر از آن تصور اول است. این معنایش این است ما به طور متعارف هم چنان که متأثر از امر می شویم و مأمور به را انجام می دهیم، از همان امر متأثر می شویم مقدمات را انجام می دهیم. وقتی از ما سوال بکنند، می گویند چرا سوئیچ را برداشتی،

خب به تو گفت نان بخر، در آن سوئیچ ندارد که، به هیچ دلالتی نیست، نه مطابقه نه تضاد، راست هم هست هیچ دلالتی نیست. چرا شما سوئیچ را برداشتی، می گوید خب به من گفت برو نان بخر، ببینید.

س: التزام را می فهمد

ج: التزام نیست، آن التزام اصلاً آن بحث دلالت و اقسام ثلاثه که مال امور تکوینی است. مثل دود و آتش و اینها، ربطی به بحث التزام. لذا ما به جای تضمن و التزام یک نوع تعبیر دیگری داریم اسمش را گذاشتیم استبطان، یک نوع دلالت استبطانی است. ببینید بحث سر این است خوب دقت بکنید که ما در زندگی بر اساس انسی که داریم همچنان که رابطه بین نان خریدن دکان نانواپی درست می کنیم، با مقدمات هم درست می کنیم. پس دلالت لفظی یعنی این. این دلالت لفظی که شما سوال فرمودید این در ما نحن فیه هم می آید. یعنی ما می گوئیم روی ارتکازات خودمان، می گوئیم آقا دیگر شارع گفت شما عملت محترم نیست، نمی توانی قصد، خودش گفت برو انجام بده، ببینید، این درست مثل آن بحث.

می گوئیم آقایان در اینجا فقط بحث وجوب را آوردند که قانونی است. به نظر ما بحث لفظی هم جایگاه خودش را دارد، چون نکاتش فرق می کند.

س: جا ندارد درباره این سوال بکنیم که آیا اینجا رابطه شارع با مومن را رابطه مولا و عبد می دانیم یا رابطه معلم و شاگرد؟

ج: طبعاً چرا دیگر، آن تحلیلاتش است.

س: اگر معلم به شاگرد بگوید که مثلاً ۲۲:۳

ج: چرا خب آن تحلیلات قصه هست. عرض کردم آنها تحلیلات است. ما می توانیم یک

س: در دلالت لفظ تاثیر دارد در واقع

ج: می دانم قبول کردم، من هم همین را می خواهم بگویم.

ممکن است بگوئیم تاثیر لفظی یک محدوده است اما تاثیر خود وجوب محدوده دیگری است. اینها یکی گرفتند. ممکن است ما بگوئیم از لفظ فقط بآس فهمیده می شود، اما وجوب در اصطلاح قانونی فقط بآس نیست بالاتر از بآس است، می شود این را تفکیک بین این دو تا قائل شد. آقایان می گویند وجوب که می گوئیم یعنی مدلول لفظ، اعم از مدلول لفظ، اجماع، سیره، هر راهی که پیدا کردیم.

ما می خواهیم بگوییم این بحث صلاحیت، چون بحث های اصولی دیگر هم همین طور است. این بحث هم همین طور، این بحث فقهی است الان. یک دفعه این طور می گوئیم، یک دفعه می گوئیم وجوب به عنوان یک قانون، مسقط احترام عمل است، قاعده احترام عمل که مناقشه هم فرمودند آقایان. یک دفعه می گوئیم نه غیر از بحث وجوب، اصلاً عرف این را می فهمد روی همان نکته ای که عرض کردم. ما معیار در دلالت لفظی را تأثیر شخص بگیریم از کلام. حالا می خواهد مطابقه باشد، تضمن باشد، اصلاً ربطی به آن ندارد، نان بخر توش ندارد سوئیچ بردار.

س: اگر این باشد ظهورات باید شخصی باشد در حالی که ظهورات...

ج: نه نوعی، ما می گوئیم ظهور عرفی

س: اگر بحث انگیزشی باشد، انگیزش خیلی وقت ها تابع...

ج: یعنی به اصطلاح ما بیایم مقدار انفعال و تأثر را ببینیم به کلام

س: خب این نوعی نیست، خیلی جاهایش شخصی است.

ج: خب اگر شخصی شد که حجت نیست. قبول کردیم، نه مشکل نیست. آن می گوید نه نوعی است. او می گوید نوعی که اگر گفت برو فلان کار را بکن، سوئیچ را برداشت، خوب دقت بکنید، چرا سوئیچ را برداشتی؟ گفت برو نان بخر، نان بخر که توش سوئیچ ندارد که، چرا داری لباس می پوشی؟ گفت برو نان بخر، حالا اگر نانوایی نزدیک باشد، تلفن بزنند بیاورند در خانه، پس یک ببینید، من بحثم این است که ما در بحث های اصولی در این اصول متأخر ما این طور آمده، یا بحث باید لفظی باشد یا بحث باید عقلی باشد، چون ممکن است هر دو باشد، چرا، چون معیارهایشان فرق می کند. بله ما در جایی که بحث قانونی است یک جواب می دهیم، می گوئیم بله شما تأثیر پیدا می کنی، اگر گفت برو نان بخر سوئیچ را بر می داری، چرا گفت سوئیچ، لکن بحث سر این است که این تأثر از واقع خارجی است، نه از اعتبار قانونی. یعنی در حقیقت ما آمدیم در اصول حدود دلالت لفظ را روشن کردیم. درست است شما سوئیچ را بر می داری، لکن ما این را در اصول تحلیل می کنیم، من نمی خواهم کل مباحث مقدمه واجب را اینجا بگویم می خواهم اشاره بکنم که برایتان روشن شود. می گوید بله من سوئیچ را بر می دارم، اما سوئیچ برداشتن به خاطر یک رابطه بین بازار رفتن و نان خریدن، نه بین وجوب نان خریدن و وجوب بازار رفتن این دو تا با همدیگر فرق می کنند. لذا ما آمدیم این بحث را از یک تعبیر دیگری مطرح کردیم که آقایان مطرح نکردند.

گفتیم آنجایی که افعال دارای یک تلازم خارجی هستند، خوب دقت بکنید، این بحث قانونی است، این باز لفظی نیست، جایی که افعال دارای تلازم خارجی هستند، اعتبار قانونی آمد به یکی تعلق گرفت، آیا این معنایش این است که به دیگری هم اعتبار قانونی تعلق گرفته یا نه اعتبار قانونی دیگر به او تعلق نمی گیرد؟ بازار رفتن و نان خریدن در عرف با هم تلازم دارند، خب، اعتبار قانونی به نان خورد، چون تلازم، این تحلیل قانونی شد، چون تلازم دارند این تلازم منشأ می شود همان اعتبار قانونی به بازار رفتن هم بخورد. نیست این تعبیر در عبارات آقایان نیست، خیلی هم قشنگ است، حالا غیر از عبد و مولی که مثال زدند. در حقیقت مقدمه واجب این است.

جواب آن نکته هم همین است. درست است من تأثیر پیدا کردم کلید برداشتم سوار ماشین می شوم، به من می گویند چرا، می گویم چون گفته نان بخر، اینها درست، لکن این تأثر من به خاطر تلازم نان خریدن و بازار رفتن است یا به خاطر اینکه اعتبار نان خریدن و وجوب نان خریدن، این وجوب بازار رفتن هم آورد. شما وقتی تأثر و انفعال را نگاه می کنید، دنبال تحلیلش هم بروید که از کجا این تأثر است. روشن شد نکته؟ آن کسی که می گوید مقدمه واجب است، می گوید تأثر شما به خاطر وجوب مقدمه است. آن کسی که می گوید مقدمه، این آقایان می گویند عقلی است، مرادشان از عقلی هم این است. آن کسی که می گوید در حقیقت مقدمه واجب نیست، مرادش این است، تلازم هست اما تلازم سبب سریان نمی شود در اعتبارات قانونی. تلازم هست بلا اشکال. شما اگر بازار نروید که نان نمی خرید، تلازم عرفی هست. لکن در اعتبار قانونی وقتی آمد گفت نان بخر، این اعتبار از نان بخر تجاوز نمی کند به بازار، تلازمش هم محفوظ است. آن تلازم منشأ تأثر عملی شماست.

و لذا عرض کردیم یک نکات لفظی داریم، یک نکات قانونی داریم.

س: خب این تلازم که قانونی و از سمتی عقلایی است که؟

ج: خب عرض کردم تلازم،

س: ۲۷:۵۳

نکته قانونی اش این نیست که تلازم است، نکته قانونی اش این است که یک طرفش تعلق گرفت جعل، چون ذاتاً با هم قبل از جعل ببینید، قبل از جعل با هم تلازم دارند، جعل به یک طرف که خورد، تأثیر می کند این طرف دیگر هم جعل به آن می خورد. این می شود وجوب شرعی مقدم.

چون این تلازم که با هم هست، قبل از جعل است، اصلاً این تلازم قبل از جعل است. خوب تأمل بکنید. قبل از اینکه شما تکلیف بگویید بین بازار رفتن جعلی باشد یا نباشد، عرض کردم مرحوم آقای بجنوردی نقل می‌کنند از قول آقاضیاء می‌خواسته بگوید ۲۸:۲۵ می‌گفت مثلاً جعل مرگی بیاید، تعبیر مرحوم آقاضیاء به قول آقاضیاء جعل مرگی، اصلاً جعلی نباشد، خوب تلازم هست، آن نکته فنی این است.

پس ببینید دقت بکنید ما در مباحث اصولی این تحلیل‌های اصولی را که ارائه می‌دهیم نکات فنی را باید دقت بکنیم.

پس یک: به ذهن ما می‌آید که این مسئله را آقایان تحلیل روی وجوب کردند، خوب است نمی‌خواهم بگویم بد است، مطلب درستی است. اما یک تحلیل لفظی هم می‌توانیم بدهیم. مثلاً یک دفعه بگوییم طبیعت وجوب این است که احترام عمل مومن راساقط می‌کند. این یک تحلیل. یک تحلیل بگوییم عرف این را می‌فهمد، کاری به وجوب نداریم. وقتی که شما گوسفند همسایه را می‌بینید، ببینید، خودتان می‌خواهید بردارید ببرید خانه، اینجا عمل شما محترم است، می‌توانید قصد اجرت بکنید بعد از او بگیرید، می‌توانید قصد نکنید نمی‌توانید بگیرید. دقت کنید. اما اگر مولی به شما گفت گوسفندش را ببر نگهداری کن، این دیگر اختیار شما نیست، دیگر جای قاعده، خود این تعبیر، نه به مطابقت اینها، الان روشن شد؟ استبطان نه مطابقت. من تعبیر مطابقت و تضمن و...، مطابقت که واضح است، تضمن و التزام را می‌گویم استبطان. عرف روی ارتکازاتی که دارد خوب دقت بکنید، عرف روی ارتکازاتی که دارد می‌گوید همین که مولا گفت برو نان بخر، ما روی ارتکازات مان می‌رویم بازار، این ارتکاز ما است دیگر. بگوییم همین که مولی گفت این گوسفند را نگهداری کن، تأمل کنید، همین که گفت این گوسفند را نگهداری کن دیگر تو حق نداری قاعده احترام، بگویی عمل من محترم است می‌خواهم قصد اجرت بکنم. خوب طبعاً یکی می‌گوید بله هست، یکی می‌گوید نیست. نمی‌خواهم بگویم حالا من در وسط دعوا تعیین نرخ نمی‌کنم. من معتقدم که بحث را از دو زاویه قرار بدهیم، یک زاویه اعتباری قانونی، به لحاظ تفسیر وجوب، قانونی به این لحاظ، یک بحث هم لفظی. کما اینکه به ذهن ما می‌آید یک زاویه سومی هم دارد.

و آن تسانخ قانونی است.

ممکن است اصلاً بگوییم در وعاء اعتبارات قانونی تسانخی نیست، که یک مطلب جعل بشود در عین حال عمل در اختیارش باشد بخواهد پول بگیرد. این تسانخ با هم ندارد. خوب دقت بکنید. آن وقت فرق این با آن دو تا چیست؟ در بحث اولی فهم وجوب است، حدود وجوب است. در بحث دومی حدود دلالت لفظی با مدالیل استبطانی اش است. در بحث سوم اصلاً لفظ نیست. بحث خود قانون

هم نیست، بحث آن روح حاکم بر قانون و آن تسانخاتی که بین، یعنی مثلاً شما یک قانونی می نویسید ده هزار ماده دارد، این ده هزار ماده باید با همدیگر یک نوع تسانخ داشته باشند، ارتباط داشته باشند.

حالا شاید سوال بفرمایید خب چرا قداما، مثلاً آقایان این بحث را نکردند. این را ما باید قبول بکنیم که یکی از نکات مهم فرق بین روح قانون با مسئله عبد و مولی، در مسئله عبد و مولی تسانخ معتبر نیست، خوب دقت بکنید. مثلاً صبح مولی به عبدش بگوید فلان چیز را بخر، عصر بگوید فلان چیز را بخر، عبد بگوید آقا صبح چیزی که گفتی این برای انسانهای دیابتی خوب است، عصر که گفتی نه به درد آدم دیابتی نمی خورد، این دو تا قانون شما با این دو تا مطلب شما، بگوید به تو چه مربوط است، گفتم بخر بخر، اصلاً در تفکر مولی و عبد یکی از نکات مهم تفکر مولی و عبد روی عمل حساب نمی شود، تسانخ را حساب نمی کنند. مخصوصاً عبد ا مملوک لا یقضی علی شیء هم که به آن اضافه کردند.

اصلاً در مسائل عبد و مولی این نکته که بیاید تسانخ آن روح حاکم را ببیند این رویش حساب نمی شود. اما خلاف قانون است، قانون در قانون حساب می شود.

س: مفاسد و مصالح و اینها جور در نمی آید که...

ج: چرا، امر مولی است دیگر.

و لذا خوب دقت بکنید مثلاً در این کتاب هایی که آمده شما چه تجری بکنید چه معصیت، عقوبت تان هست. ما آنجا این را توضیح دادیم، یعنی شما اگر شراب خوردید، شراب درآمد، شراب خوردید آب درآمد، در هر صورت عقوبت هست، چرا، چون آن نکته روی شراب و آب نمی برد. مخصوصاً از وقتی که در مباحث اصول مباحث کلامی جایگاه وسیعی پیدا کرد که از قرن چهارم به بعد خب همین طور است. گاهی هم مباحث فلسفی اما خیلی نتوانست، اما مباحث کلامی این قاعده قبح عقاب بلایان و.. اینها همه مباحث کلامی است که وارد اصول شده است. این تأثیر است، یعنی اینها رفتند روی مسئله عقوبت و عقاب و آن مسائل.

فرض کنید همین مسئله او می گوید آقا شما شراب خوردید شراب درآمد، شراب خوردید آب درآمد، عقوبت تان یکی است فرقی نمی کند چرا؟ چون آن نکته روی شراب و آب نبرده است. آن نکته را روی چه برده، شما دارید مخالفت مولا می کنید. به اصطلاح بعضی امروزی ها کشش شخصیت، شما در محدوده مولویت مولی خدشه ایجاد کردید، ظلم علی المولی به قول کفایه هم دارد لانه ظلم علی المولی، شما دارید اهانت به مولی می کنید. یعنی آن هیئت مولویت را شکاندید مهم نیست حالا بخواهد آب در بیاید بخواهد شراب در بیاید، آنها زاویه

بحث اصلاً آن زاویه خاصی است، زاویه عبد و مولی آن یک زاویه خاصی است. اگر مخالفتی هست، اگر موافقتی هست، معیار اراده مولی است. و معیار این است که شما به اصطلاح هتک حیثیت مولی را کردید. حالا آب درآمد یا شراب درآمد اینها در درجه دوم هستند. در درجه اول هتک حیثیت مولی، یا ظلم علی المولی به تعبیر ایشان. ظلم علی المولی، و سر اینکه در اصطلاحات قدیم، حتی در اصول ما تا زمان ما، کمتر مسئله سنخیت و تسانخ قانونی مطرح شده، چون خواهی نخواهی در ارتکازشان آن روح قانونی را به رابطه عبد و مولی تفسیر می کردند. در رابطه عبد و مولی، عبد حق ندارد بگوید این با آن یکی نمی سازد، صبح گفתי فلان چیز را بخر این برای دیابتی ها خوب است، عصر گفתי فلان چیز را بخر، این برای غیر دیابتی ها خوب است، چطور شد، شما بالاخره یا دیابتی یا غیر دیابتی، او می گوید به تو مربوط نیست همان چیزی که گفتم را انجام بده، به تو ربطی ندارد. تصور این است.

در تصوّرانی که در قانون آمده امروز یکی از اصول این اصلاً البته این بحث ترابط قانونی یا به اصطلاح این حالا به عنوان تسانخ نه، در مقام لفظی در اصول آمده، مثلاً گفتند عام و خاص باشد، جمع عام و خاص می کنیم، تعارض ندیدند، اگر گفت اکرم العلما لا تکرم الفساق العلما، خب می گوید تعارض است اول گفت اکرم العلما همه را گفت، بعد گفت لا تکرم، اینها با همدیگر نمی سازد. این را تعارض ندیدند. به قول خودشان جمع مقبول تعارض غیر مستقل. اما اگر گفت اکرم العالم لا تکرم الفاسق، این چرا تعارض است، عموم و خصوص من وجه تعارض است.

در مباحث لفظی آن اعتبارات را حساب کردند. البته حساب متعارف اعتبارات لفظی تخصیص و تقیید بود، در اصول متأخر شیعه مخصوصاً می گویند اولین کسی که این کار را کرد قرن دهم مرحوم محقق کرکی بود، لکن به هر حال، حالا مبدع ایشان باشد، در کتاب رهن است، یا کتاب دین است در جامع المقاصد، نکته ایشان آنجا دارد. لکن به هر حال این مطلب ایشان بعدها توسط مخصوصاً شیخ انصاری حتی در جواهر هم چون جواهر گاهی می گوید حاکم، لان هذا الدلیل حاکم، مراد از حکومت تخصیص است یا تقیید است. در جواهر لفظ حاکم آمده، اشتباه نشود. این که فرق بین حکومت و تخصیص داریم، فرق بین تخصیص و ورود داریم، اینها را، یعنی اقسام ترابط قانونی را به لحاظ لفظی مخصوصاً این دو قرن اخیر در شیعه بعد از شیخ انصاری خیلی رویش کار شده است. اما تسانخ قانونی نه ترابط، تسانخ قانونی این به لحاظ لفظی نیست، این به لحاظ معنوی است. و لذا ممکن است البته این بحثی را که من امروز مطرح می کنم یک توسعه کلی تری دارد من فعلاً سه قسمتش را بیان کردم، فعلاً وارد بقیه اقسامش نمی شوم. ممکن است ما اصلاً خود تسانخ قانونی را قرار بدهیم، اگر یاد آقایان باشد، در بحث اجتماع امر و نهی هم گفتیم. یک دفعه در بحث اجتماعی امر و نهی و جوب با حرمت را بررسی می کنیم، یک دفعه در بحث اجتماع امر و نهی مثلاً صل و لا تغصب را بررسی می کنیم، یک دفعه در بحث اجتماع امر و نهی، لفظ را نگاه

نمی‌کنیم، دو تا قانون را لحاظ می‌کنیم، امر و نهی، شما می‌گویید یک تسانخ قانونی هست، و آن تسانخ قانونی این است که اگر قانون آمد امر کرد، و خود قانون موردی را نهی کرد که با این ربطی ندارد، عنواناً با هم ربطی ندارند، امر قانونی می‌آید تا جایی که به نهی قانونی بخورد، آنجا که آمد می‌ایستد. اگر گفت صل که عنوان صلاتی است و لا تغصب که عنوان دیگری است، این امر صلاتی در مسجد بخوان، در خیابان بخوان، در بیابان بخوان، نمی‌دانم خانه بخوان، پشت بام بخوان، زیرزمین، حمام، این همین جوری می‌آید تا جایی که گفت لا تغصب، تا آمد رسید به لا تغصب می‌گوید لا، دیگر صل نمی‌گوید. ببینید این اسمش تسانخ قانونی است. این روح حاکم بر قانون است. این لفظ نیست، این مفاد وجوب نیست.

یک دفعه مثلاً این حزم می‌گوید اصلاً وقتی گفت صل و لا تغصب، غصب نکن به خوابیدن، به راه رفتن، به مطالعه کردن و به نماز خواندن، اصلاً معنای لا تغصب این است. این رفت روی لفظ.

س: این اطلاق است دیگر اطلاق که دیگر معلوم است

ج: خب همین این دیگر اطلاق نمی‌گیرد. این هم اول بحث امروز ما هم اینجا این بحث‌های فرضی، آقایان اصولیین ما اطلاق گرفتند، ایشان اطلاق نمی‌گیرد. می‌گوید لا تغصب اطلاق ندارد، غصب نکن، اطلاق ندارد، ببخشید اطلاق دارد، صل اطلاق ندارد. بگوید صل حتی در غصب، می‌گوید نه لا تغصب اطلاق دارد. همه افعال را وقتی می‌گوید لا تغصب یعنی چه، لا تغصب که یک چیز هوایی نیست که، راه نرو، نخواب، مطالعه نکن، کتاب هم نویس، نماز هم نخوان، اصلاً لا تغصب معنایش همین است. این یک بحث. این هم می‌گوییم لفظی.

یک بحث هم رابطه بین وجوب و حرمت است که الان اصولیین ما متعرض می‌شوند. یک بحث روح حاکم بر قانون است. خوب دقت بکنید. این روح حاکم بر قانون لفظی نیست، یک جو، این روح حاکم بر قانون یک دفعه ترابط لفظی است این را علمای ما آوردند خوب هم بحث کردند. یک دفعه تسانخ اعتباری است، در خود وعاء اعتبار، الان در قوانین در مجلس نگاه بکنید جاهای دیگر، در خارج داخل، اصلاً یکی از کارهای بسیار مهم در قوانین در دنیای غرب و غیر غرب آنهایی که پارلمان دارند و هست یکی مراعات این نکته هست که این مطلب قانونی شما باید با بقیه مواد قانونی تسانخ داشته باشد. این هست الان جزو اصول مقبوله است یعنی چیزی نیست که الان

اما در تفکر قدیم نیست. چرا؟ چون در تفکر قدیم، یعنی مراد من از قدیم، نه قدیم قدیم، در مورد همین کتاب، چون اینها ذهنیت رفته روی عبد و مولی، روی عبد و مولی تسانخ شرط نیست. اصلاً در مسئله عبد و مولی بحث تسامح مطرح نیست. عبد امملوکا لا یقدر علی

شی، اما در روح قوانین نوشته نیست این. این مثل عقلی است مثل جانی است که در بدن ساری است، این در کل قانون ساری است، اصلاً در کل قانون این مثلاً می گوید در کل قانون این هست، اگر امری بود و نهی بود، امر می آید تا به نهی بخورد، دیگر نمی آید، اما اگر نهی بود، نهی می آید تا به امر بخورد، خب این روح قانون است. این لفظ گفته نشود.

س: قاعده ۴۰:۳۷

ج: خب همین، این از وقتی است که تفکر فلسفی آمده، سعی کردند به آن رنگ و بوی فلسفی بدهند. مسئله عقوبت سعی کردند رنگ و بوی کلامی بدهند.

ما آمدم گفتیم تمام اینها را مشخص بکنیم. کلام یک بحث است، فلسفه یک بحث است.

س: معیار تسانخ چیست؟

ج: ببینید مثلاً بگویند جاسوسی برای یک، مثلاً کسی که تشکیل مثلاً غذایی تولید بکند، یا دواپی یا چه می گویند امروزه می گویند نفت های فلان، بنزین فلان، که این مثلاً سرطان زا باشد، این یک جنایت بزرگ است. خیلی خب، بعد بگویند مثلاً ماده قانون بگویند اگر کسی تولید چنین چیزی کرد و به جامعه داد، یک میلیون تومان مثلاً این آقا جریمه می شود. خب می گویند این تسانخ نیست، آن قدر جنایت بزرگش گرفتی بعد یک میلیون تومان به هم نمی خورد.

س: باید معیار خاصی داشته باشد اینجا

ج: معیار خاص، عرض کردم آن سنخیت باید به هم بخورد.

س: خب ما دسترسی به ملاکات نداریم تا بفهمیم سنخیت را

ج: من الان بحث ملاکات ندارم، الان بحث این است که در حد بشر است. فعلاً اینجا را داریم تصویر می کنیم.

س: ۴۱:۴۲

ج: چرا عرف قانونی است، عرف عام نیست، معلوم است، چرا چون در عرف عام نظام عبد و مولی هم بوده، آنها هم عرفی بوده دیگر.

لذا ما عرف عام را غیر عرف قانونی گرفتیم. الان فعلاً چون عرف قانونی را حساب برایش باز می کنند، خود عرف قانون، کار نداریم.

.....

من چون دیگر وقت دارد تمام می شود همین جا آن بحث این است در ما نحن فيه تطبیقش بکنم. وجوب محل کلام وجوب، وجوب جزو اعتبارات قانونی است. اخذ اجرت جزو اعتبارات شخصی است. تصور می کنید. عرض کردم به شما ما یک التزامات شخصی داریم، من ملتزم می شوم عقود هست، شروط هست، ندور هست، قسم هست، اینها تمام اعتبارات، مثلاً می گویم لله علی که این کار را بکنم، خوب دقت بکنید، لله علی، من جعل کردم، خدا که جعل نکرده، لله علی که چای نخورم، چای مضر است نخورم، این جا ما عرض کردیم کرارا مرارا این چون یک نوع جعل است، خود این جعل است، این جعل مکلف حق جعل ندارد. این قاعده کلی. جعل باید به جاعل بر گردد. پس من بر خودم حرام کردم. آن وقت مکلف حق جعل ندارد اما قانونگذار می تواند جعل او را تصویب بکند. این المومنون عند شروطهم یعنی این. شما التزام شخصی دادی، گفתי این کتاب را فروختم، یک صفحه هم نامه برای بنویسم، التزام دادی، از این التزام جدا نشو، من امضا کردم، و لذا گفتیم الا شرط حرم حلالا به این معنا، شما التزام تا کجاست؟ تا جایی که با قانون برخورد نکند. دیگر التزام نمی توانید بدهید. من گفتم کتاب را فروختم به شما التزام می دهم یک مثلاً کاسه ای هم شراب بخورم، شما چنین التزامی نمی توانی بدهی، چنین شرطی نمی توانی بکنی. این اسمش چیست؟ البته اینجا روایت داریم، نص داریم، به رسول الله (ص) نسبت داده شده، به ائمه (ع)، این عرض کردم المومنون عند شروطهم عده ای از بزرگان اهل سنت حتی مثل ابن حزم هم قبول ندارند، حدیث را ضعیف می دانند. وارد بحث فقهی اش نمی خواهم بشوم، نزد ما صحیح است اسانید هم دارد.

دقت بکنید چه می خواهم عرض کنم نکته فنی را. این یک بحثی است که المومنون عند شروطهم اگر آن شرط هم نمی گفت این قانون این را می فهمد. این اسمش سنخیت قانونی است. چرا، چون اعتبارات شخصی یک حد است، اعتبارات قانونی یک حد است. اصولاً ببینید بگویم تسانخ قانونی یعنی این. شما در جایی می توانید اعتبار شخصی بکنید که اعتبار قانونی نباشد.

س: اگر نص محدود نکند اخذ به اطلاق هم نشد...

ج: اطلاق نداریم اینجا، بحث اطلاق، اطلاق مال لفظ است عزیز من

س: خب بالاخره اخذ به اطلاق می شود دیگر

ج: نمی شود نه، جای اطلاق نیست، چون روح قانون حاکم بر اطلاق است. اطلاق در زیر روح قانون است.

س: این یک ادعاست که روح قانون شما می فرماید که

ج: سلمنا قبول کردم ادعا است. چون تا حالا مانوس نبوده آقایان هم ننوشتند. دلیلش هم همین است. راست است این مطلب. اما الان در روح قانون، در نظام قانونی قابل قبول است. الان جزو مسلمات است، تسانخ قانونی جزو مسلمات است.

پس بنابراین بحث چون وقت تمام شده یک کلمه، ببینید وقتی شارع وجوب آورد می شود اعتبار قانونی، روشن شد؟ وقتی بخواهید اخذ اجرت بر عمل بکنید، می شود التزام شخصی. این راهی را که من می گویم نه آقای خویی نوشتند و نه آقای آشیخ محمد حسین اصفهانی. این بحث را مطرح بکنیم اصولاً تسانخ قانونی اقتضاء می کند در موارد اعتبار قانونی جایگاهی برای اعتبار شخصی نیست. اخذ اجرت هم بر واجب نمی شود کرد. این راه دیگری است که گفته نشده است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين